

**محمد رضا حکیمی...** اینها سبب شد من تحت تأثیر قرار بگیرم و بعد هم خودم شروع کنم به قلم زدن. بعد هم احساس کردم هیچ محوری زنده‌تر، زایاتر و پاینده‌تر از عاشورا نمی‌توانیم پیدا کنیم که از آن بهره‌گیری کنیم برای تفکر، برای سامان دادن به هویت و شخصیت دینی خودمان...

اما آثاری که در این زمینه دارم چند دسته است: یک دسته آثار تحقیقی و تحلیلی مثل کتاب **پیوند دو فرهنگ** که سعی کردم در آن پیوند میان عاشورا و دفاع مقدس را روشن کنم و به دیگر زبان بگویم که خاستگاه الهامی دفاع مقدس همان کربلاست و این کار را با استفاده از شواهدی که در جبهه‌ها بود، در همه‌ی ابعاد و اضلاع آن به انجام رساندم، مثلاً این‌که بچه‌ها روی پیشانی‌بندها می‌نوشتند: یا حسین، یا زیارت یا شهادت، شب عملیات ما مثل شب عاشورا می‌شد و ... کتاب دیگر **آیین‌داران آفتاب** است در دو جلد که حدود ۷/۵ سال روی آن کار کردم. در این کتاب من اصحاب را معرفی کردم در دو هیئت پژوهشی و ادبی. و سعی کردم مرثیه‌های جدیدی بنویسم. چون احساس می‌کردم که به مرثیه‌های تازه‌ای نیاز داریم که آن اضلاع چهارگانه را که گفتم در آن بیاورم. این متن‌ها در زمان حرکت هیئت‌ها و دسته‌ها خوانده می‌شد و احساس می‌کردم خیلی مؤثر است در این زمینه نام چند اثر من عبارتند از: **سوغ سرخ، سیب و عطش، حنجره‌ی معصوم، یادهای عطش، چهل روز عاشقانه** که درباره‌ی اربعین است. هم‌اکنون هم دغدغه‌ی جدی من قلم زدن در همین حوزه است. مجموعاً حدود ۱۵ اثر در حوزه‌ی عاشورا دارم.

**به نظر شما مهم‌ترین چهره‌های پدیدآور آثار عاشورایی چند دهه‌ی اخیر یا برترین آثار این حوزه چه کسانی و یا چه آثاری هستند؟**

اگر کمی جدی‌تر به ادبیات عاشورایی چند دهه‌ی اخیر نگاه کنیم می‌بینیم که نسبت به گذشته این فضا بازتر شده است. کسانی

مثل دکتر **قاسم رسا**، و دکتر **ریاضی یزدی** از کسانی‌اند که از پیش‌تازان در حوزه‌ی شعراند. آقای **خوشدل تهرانی** که آن دو بیت معروفش را همه شنیده‌اند:

**بزرگ فلسفه‌ی قتل شاه دین این است  
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است  
نه ظلم کن به کسی و نه زیر ظلم برو  
که این مرام حسین است و منطق دین است**

اما به انقلاب که می‌رسیم به جز حوزه‌ی شعر حوزه‌های دیگر هم متحول می‌شود و زبان‌های تازه‌ای پدید می‌آید. من بی‌هیچ تردید در این زمینه **دکتر شریعتی** را قله‌نشین می‌دانم و این صرف‌نظر از جنبه‌های دیگر وی است و بعد در کنار او کسانی مانند استاد **محمد رضا حکیمی** با نثرهای بسیار زیبایش، هم‌چنین **پرویز خرسند** با آثاری مثل **برزگیبران دشت خون**، **آن‌جا که حق پیروز است**، **مرثیه‌ای که ناسروده ماند** که نگاه حماسی به کربلا را ایجاد کرد. هم‌چنین آقای **جواد محدثی** که متأسفانه کمتر شناخته شده است، اشعاری به سبک نو می‌سرود که روی منبرها هم خوانده می‌شد. علاوه بر این، تعزیه‌هایی کار شد که یکی از کسانی که کمی در این زمینه کار کرد و بعد کنار گذاشت **محمد رضا شریفی نیا** بود. اینها در دوره‌ی فعالیت حسینیه ارشاد اتفاق افتاد. نیز باید از **خط خون** اثر آقای **موسوی گرمارودی** یاد کرد. بعد از انقلاب نوحه‌ها هم فضای انقلابی پیدا کرد که در این زمینه باید از نقش آقای **صادق آهنگران** یاد کرد. این تحول به حوزه‌ی موسیقی هم رسید مثل **نینوا** اثر بی‌نظیر **حسین علیزاده**، در نقاشی کارهای آقای **خسرو جردی** و دیگران، در سینما هم **بهرام بیضایی** که فیلمنامه‌ی اثری مثل **روز واقعه** (به کارگردانی شهرام اسدی) را نوشت که بعد از آن متأسفانه چیز دیگری ندیدیم، در حالی که ظرفیت کربلا از جهت ادبیات و هنر خیلی بالاست. من به کسانی که در زمینه‌ی سینما کار می‌کنند توصیه می‌کنم حتماً کتاب «آیین‌داران آفتاب» مرا ببینند. چون هر کدام از

شب بر زمین و زمان سایه انداخته است و تیرگی لحظه به لحظه غلیظ‌تر و متراکم‌تر می‌شود. ماه چند شبه، در گیرودار با ابرهای سیاهی است که هر لحظه او را سخت‌تر احاطه می‌کنند و خراش بر چهره‌اش می‌اندازند.

خیمه‌های کوچک و محزون چون کودکان غریب و خسته، دست در گردن هم برده و هم را در آغوش گرفته‌اند؛ کندوهایی که آوای شیرین قرآن از آن‌ها متصاعد می‌شود.

نافع بن هلال دلش در خیمه‌ی تن بی‌تابی می‌کند؛ مبدا دشمن نامرد بر محمل تاریکی بنشیند و به خیام حرم یورش آورد، مبدا در خیال خانن دشمن، محاصره و هجومی ناگهانی شکل بگیرد. مبدا که من این‌جا نشسته باشم ...

از جا برمی‌خیزد، شمشیر را بر کمر محکم می‌کند، از خیمه بیرون



سید مهدی شجاعی\*

جمله فصلی را هم به «ادبیات پایداری» اختصاص دادید، و اکنون بیش از ده سال است که این کتابها در مدارس تدریس می‌شود. آیا در این زمینه و با توجه به بحثی که در این جا داریم سخنی با دبیران ندارید که به آنها منتقل شود؟

بله، در تألیف آن کتابها ما به نگاه تازه‌ای رسیدیم و آن کنار گذاشتن روش به اصطلاح فله‌گویی یا جنگ‌پردازی بود و لذا

کتابها به فصل‌هایی برحسب موضوع تبدیل شد. از جمله بخشی را هم به **ادبیات پایداری** اختصاص دادیم. هم ادبیات پایداری جهان و هم ایران، چه در گذشته و چه امروز، هم عاشورایی و هم دفاع مقدس، و نیز فلسطین، الجزایر، امریکای لاتین و...

آنچه که مهم است باید باور کنیم که انقلاب ادبیات ویژه‌ای دارد و دیگر باید اصطلاح مشهور «ادبیات معاصر» را که حد و حدود زمانی آن مشخص نیست، تغییر دهیم. چون دیگر فاصله‌ی بین نسل‌ها دیگر مثل قدیم نیست که مثلاً صد سال بگذرد تا سبک و شیوه‌ی تازه‌ای به‌وجود آید. امروزه فاصله‌ی نسل‌ها به ده سال و بیست سال رسیده. ادبیات انقلاب ما خیلی غنی است. من خودم سال‌هاست در این حوزه کار می‌کنم. این آثار را خوانده‌ام و در حالی که ادبیات جهان را هم خوانده‌ام و می‌شناسم، آثار ادبی گذشته‌ی خودمان را هم می‌شناسم. بنابراین در کلاس‌های خودمان باید از این آثار بیشتر صحبت کنیم و از طریق آنها شور و شعف دیگری را به بچه‌ها منتقل سازیم.

**بار دیگر از جنابعالی به خاطر شرکت در این گفت‌وگو تشکر می‌کنیم.**



نوشته‌های این کتاب می‌تواند زمینه‌ی یک فیلم باشد. پردازش ادبی آن هم قابل تأمل است. هم‌چنین در کتاب «ماه در آب» که انتشارات مدرسه از من چاپ کرده سعی کرده‌ام نگاه دیگری به حضرت ابوالفضل داشته باشم.

**آقای دکتر سنگری شما اخیراً به‌عنوان دبیر علمی «جشنواره‌ی انتخاب کتاب ربع قرن دفاع مقدس» انتخاب شده‌اید. لطفاً درباره‌ی این موضوع برای ما توضیح بفرمایید.**

ما تا امروز ۱۲ دوره انتخاب کتاب سال دفاع مقدس را برگزار کرده‌ایم، در حوزه‌های گوناگون و در سیزده شاخه اعم از شعر، نثر، داستان، وصیت‌ها، مزارنوشته‌ها، پیشانی‌بندها، زندگی‌نامه‌ی داستانی و... بعد به ذهنمان رسید که خوب است بیاییم بهترین آثار این ربع قرن پس از شروع جنگ را معرفی کنیم به‌ویژه که در دانشگاه‌های ما رشته‌های کارشناسی ارشد دفاع مقدس هم در حال دایر شدن است و اکنون دانشگاه کرمان این رشته را دارد. این کار را انجام دادیم و انشاءالله در خرداد سال ۸۸ جشنواره‌ی آن برگزار می‌شود. تا کنون نزدیک به ۵۰۰۰ جلد کتاب جمع‌آوری شده که البته خیلی بیشتر از این است، به جز پایان‌نامه و مقاله‌ها. ما می‌خواهیم با استفاده از این فرصت بانک اطلاعات ادبیات دفاع مقدس را هم تهیه کنیم.

**شما در زمانی که مسئولیت گروه زبان و ادب فارسی را در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی به‌عهده داشتید، با همکاری دوستانتان تحول خوبی در کتاب‌های فارسی، به‌ویژه فارسی‌های دبیرستان ایجاد کردید و از**

در هجوم و حمله‌ی دشمن، مأمنی بیندیشم. تو چه‌طور؟ تو را چه نیتی از بستر خیزانده است و از خیمه درآورده است؟ نافع دست بر قلب می‌گذارد، انگار می‌خواهد اضطراب و نگرانی خود را ببوشاند. کلامی که راهش را در گلو باز می‌کند نمی‌داند که پاسخ امام هست یا نه، اما نگفتنش را هم نمی‌تواند:

من نگران شمایم ای امام، چشمم فدایتان! شما و این شب و تنهایی و دشمن و خیانت و سفاکی، مبادا...

کلام در گلوی نافع، بغضی می‌شود متراکم و بعد آرام آرام تا پشت پلک‌ها پیش می‌رود و آب می‌شود و از دیده‌ها فرو می‌ریزد.

امام به مهر دست او را در دست می‌گیرد، به لطف می‌فشرد و او را با خود همگام می‌کند:

ادامه در صفحه‌ی ۴۸

می‌زند و با چشم‌های مضطرب و مراقبش دشت را می‌کاود. این سایه‌ای است انگار در اطراف خیام حرم. دست را بر قبضه‌ی شمشیر محکم می‌کند و محتاط و مراقب به سوی سایه پیش می‌خزد. نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

سایه از صدای نرم چکمه‌ها بر خاک، آرام روی برمی‌گرداند؛ ای وای، نه، این سایه نیست، نور محض است، نور مطلق است. امام است! امام در این‌جا چه می‌کند؟! در این نیمه شب هول برانگیز امام به چه کار از خیمه درآمده است؟! در این شبی که باید بر بستر آرامش قبل از طوفان، لختی بیاساید، چرا رخت آسایش از تن کنده است و پا به بیابان سپرده است؟!

سؤال گفته یا نگفته‌ی نافع را امام به نرمی پاسخ می‌دهد: آمده بودم که فراز و نشیب‌های این اطراف را بنگرم و برای حرم



این کلام زینب به امام را می‌شنود:  
عزیز برادر! آیا اصحابت را آزموده‌ای؟ آن قدر دل و دین دارند که تو  
را در میانه‌ی نبرد، تنها نگذارند و به دشمن نسپارند؟  
خیال نافع می‌شوند که:

آری خواهرم! نور چشمم! روشنای دلم! من آنان را آزموده‌ام،  
دلیرند، دلاورند، سرافرازند، دوست شناسند، دشمن شکارند و به این  
راه، راه من، از کودکی به سینه‌ی مادر، مانوس ترند، شیفته‌ترند،  
عاشق‌ترند.

نافع، خیال را گذاشته است و خود رفته است، آشفته دل و  
پریشان‌حال سر به بیابان نهاده است، گریه امانش را ربوده است و  
جنون بر تمام وجودش چنگ انداخته است:

حبیب! آی حبیب! این چه گاه خفتن است؟! بیا ببین در دل دختر  
رسول خدا چه می‌گذرد؟!

ما خفته‌ایم و زینب، زینب، پریشان است، ما در آرامشیم و عرش  
ناآرام است، فلک آشفته است، ملک بی‌قرار است، ما مرده‌ایم مگر،  
که روح مضطرب است، حیات مضطرب است، آفرینش در تب و تاب  
است، بیا، بیا کاری کنیم حبیب! حبیب بن مظاهر! بیا خاکی به  
سرکنیم.

جنون نافع چون صاعقه‌ای در تن و جان حبیب می‌پیچد و او را  
مار حیرت‌گزیده از جا می‌جهاند. انگار خبر زلزله همراه دارد، در  
اطراف خیمه‌ها می‌دود، هروله می‌کند، می‌نشیند، بر می‌خیزد و  
فریاد می‌زند:

ای غیرت زادگان! ای غیور مردان! ای شیرافکنان! ای شرف  
نژادان! ای فتوت تباران! گاه خفتن نیست، برخیزید، بیایید...

در چشم به هم‌زدنی شیرانِ نر از خیام بیشه‌ها بیرون می‌چهند و  
حبیب را دوره می‌کنند:

چه خبر شده است؟ دشمن، یورش آورده است؟ ما خواب نیستیم،  
نبودیم، منتظر اشارتیم؟ چه خبر شده است؟

حبیب، بی‌تاب در میان شیران، چشم می‌گرداند و نگاهش به نگاه  
بنی‌هاشم گره می‌خورد:

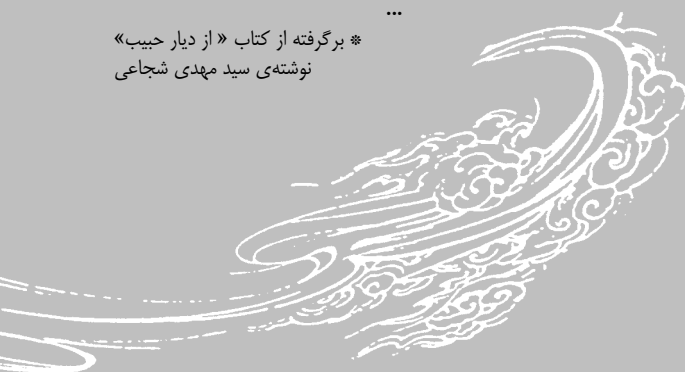
شما نه، شما بروید، شما بنی‌هاشمید، شما اهل خانه‌اید. این آتشی  
است که بر جان همسایگان افتاده است؛ شما محرم خانه‌اید، شما  
اهل بیتید، بروید و آسوده بخوابید که این کار، کار ماست و منشا این  
آتش در خانه‌ی ماست.

و بعد رو می‌کند به بقیه و می‌گوید:

من چه کرده‌ام؟ شما چه کرده‌اید؟ ما چه کرده‌ایم که بوی زبونی  
از مزارع حضور ما به مشام حرم رسیده است؟ این ننگ نیست برای  
ما که حرم در ماندن و نماندنمان تردید کند؟ این عار نیست برای ما  
که ما زنده باشیم و حرم در اضطراب و التهاب باشد؟

...

\* برگرفته از کتاب «از دیار حبیب»  
نوشته‌ی سید مهدی شجاعی



چه جای هراس ای نافع؟! در وعده‌ی خدا که خُلف و خلل راه  
نمی‌یابد! می‌شود آن چه باید بشود.

نافع، مریدانه با امام همگام می‌شود و به جای هول و هراس،  
صلابت و آرامش گام‌های امام در جانش می‌نشیند.

امام دست بر شانه‌ی نافع می‌گذارد و صمیمانه می‌پرسد:  
هیچ تمایلی به پرهیز و گریز از این مهلکه در تو هست؟

وای! چه سؤال غریبی! نافع و پرهیز؟ نافع و گریز؟ پاهای نافع  
سست می‌شود آن چنان که با تمام جانش بر پاهای امام می‌افتد:

مادرم به عزایم بنشینند اگر حتی ابر چنین خیالی لحظه‌ای در  
آسمان دلم ظاهر شود. این شمشیر من و هزار شمشیر دشمن، این  
اسب من و هزار اسب دشمن، این تن ناقابل من، بوسه‌گاه هزار خنجر  
دشمن.

ای نازنین! سوگند به همان خدا که بر ما منت نهاد و تو را به ما  
داد. به همان خدا که ما را رهین لطف تو کرد، من تا آن سوی مرگ  
خوبش از تو جدا نخواهم شد.

امام این شاگرد پیروز در امتحان را با افتخار از جا بلند می‌کند،  
با کرشمه‌ای عرشی، توان دوباره‌اش می‌بخشد و روانه‌اش می‌کند.  
اما او نمی‌رود، نمی‌تواند برود؛ جامی دیگر، جرعه‌ای دیگر ای ساقی  
ازلی!

به خیمه‌ی زینب رسیده‌اند، امام سرخرم می‌کند و وارد خیمه‌ی  
خواهر می‌شود.

نافع بیرون حرم می‌ماند و خیالش از خلال خیمه نفوذ می‌کند.  
خیال نافع، زینب را در تشهد آخر نافله‌ی شب می‌بیند و خیال  
نافع، سلام نماز زینب را هم می‌شنود. نافع احساس می‌کند که حرم  
در مقابل امام تمام قد می‌ایستد و با نشستن امام، متواضعانه فرو  
می‌نشیند. اما خیال نافع همچنان در داخل حرم ایستاده می‌ماند و